

اندیشه صادق: چه زمینه فرهنگی لازم است که جهانی شدن را در مقام تحقق و عینیت یافتن بیرونی کمک کند؟ به بیان دیگر، فرهنگ تا چه اندازه در خدمت جهانی شدن و یا در تضاد با آن بوده و از سوی دیگر کدام یک از چالشهای فرهنگی مانع تحقق و سبب کند شدن این امر شده است؟

پروفسور مولانا: در پاسخ باید گفت، اینگونه جهانی شدن، به فرهنگ به صورت ابزاری نگاه می کند و غالب است بدانیم که "لیبرالیسم" با "سوسیالیسم" و "سوسیالیسم رادیکال" در یک بسترند؛ یعنی اگر مکتب جامعه شناسی فرانکفورت در دهه ۱۹۲۰ و شاید هم پیشتر از آن، از اصطلاح فرهنگ صحبت می کرد، امروزه، "لیبرالیسم نو" یا "نئولیبرالیسم" بدون این که آن کلمه را به کار ببرد، فرهنگ را تابع قوانین و زیرساختهای اقتصادی می داند؛ بنابراین، فرهنگ در عمل، در قضیه جهانی شدن نقش انسان شناسی (Anthropology) ندارد؛ بلکه بیشتر نقش فرهنگ و اقتصاد و فرهنگ و تکنولوژی را ایفا می کند. در واقع امروزه، فرهنگ تحت لوای جهانی شدن معنای خاصی به خود گرفته است.

اندیشه صادق: سؤال دیگر - که شاید تکراری باشد، ولی شنیدن پاسخش از زبان شما برای ما مهم است - این است که، کشور ما به عنوان یک کشور انقلابی و اسلامی چگونه می تواند با پدیده جهانی شدن کنار بیاید؟ با توجه به این که ظاهراً چاره ای جز پیوستن به این جریان نداریم، به هر حال،



اندیشه صادق: با تشکر از این که قبول زحمت کردید و وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید، بحث ما در این شماره مجله در مورد جهانی شدن و از جمله مباحث فرهنگی آن است؛ از این نظر که آیا می توان برای "جهانی شدن" به مفهوم امروزی آن - نه آن مفهوم ایده آل و مطلوب دینی و یا غیر دینی - نوعی مبنای معرفتی خاص قایل شد؟ و چنانچه پاسخ، مثبت باشد، مبنای معرفتی و ایدئولوژی ای که آن را پدید آورده، کدام است؟

پروفسور مولانا: ابتدا باید گفت که امروزه، ایدئولوژی جهانی شدن، بیشتر مبنای اقتصادی دارد؛ گرچه این اوضاع اقتصادی به ابعاد سیاسی هم بر می گردد؛ در واقع عده ای که فکر می کردند، ما را جهانی می کنند و ما جهانی می شویم، این ایدئولوژی را داشتند که جهانی شدن نقطه آغازی به سمت توسعه ایدئولوژی لیبرالیسم است و ایدئولوژی لیبرالیسم قرنهای هفده و هجده تا به حال اصولش را نگه داشته؛ در عین حال، با توجه به توسعه تکنولوژی و سازمانهای اجتماعی - که شاخصه عصر ماست - اکنون، ما در راهی حرکت می کنیم که این مسأله کاملاً جنبه جهانی به خود گرفته و همه گروهها، افراد، دولتها و در واقع هر چه را که ما می بینیم، تحت تأثیر قرار می دهد. بنابراین، ایدئولوژی جهانی شدن در حال حاضر، برخاسته از لیبرالیسم است که این روزها به صورت "نئولیبرالیسم" و اصطلاح عامی در رسانه ها و بازارهای آزاد دموکراسی برای همگان جلوه گر است.

## مباحث فرهنگی

اندیشه صادق

گفت و گو با: پروفسور حمید مولانا\*

# جهانی شدن

۱۲

صنعت امروز

\* رئیس مرکز مطالعات عالی ارتباطات جهانی دانشکده آمریکن واشنگتن و عضو هیئت علمی مرکز مطالعات و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق علیه السلام



پیوستن ما باید پیوستنی  
اعتقادی و اصلاح گرانه  
باشد؛ با این وجود به طور  
مشخص دیدگاهتان را در  
مورد شاخصهای یک  
جهانی شدن مطلوب دینی  
که در محیطی آرمانی قابل  
تحقق باشد، بفرمایید؟



پروفسور مولانا: در این  
باره معتقدم که نه تنها دنیای  
اسلام، بلکه به طور کلی  
دنیای شرق باید از موضوع  
جهانی شدن و جهانی  
سازی - که هم اکنون جریان  
دارد - خوب مطلع باشد؛  
بدون این که فکر کند این  
مسئله انجام شده است؛  
چون در عین حال غربیها از  
آن صحبت می کنند، ولی نمی  
توانند دقیقاً آن را توصیف کنند!  
همانطوری که می دانید، حدود یک دهه است که این پدیده،  
معمول و به اصطلاح مد شده و همه  
از آن صحبت می کنند.

- نه فقط یک نقد- فراسوی  
ملت - دولت است. لذا،  
دوران ملت - دولت نه تنها  
به پایان نمی رسد، بلکه با  
وجود محدودیتهایی که  
دارد، بتدریج همراه با  
فعالتهای بشری در حال  
افزایش است؛ با این  
توصیف، ما می خواهیم  
بدانیم که علاوه بر دولت  
(state) و جامعه ملی،  
چگونه می توانیم  
سازمانهای اجتماعی خود را  
درست هدایت کنیم، این  
چالشی است که نه تنها  
غرب، بلکه همه ما با آن  
مواجهیم و ادامه نیز خواهد  
داشت، به نظر بنده، ما قرن  
بیستم را با آن شروع کرده

ایم؛ ولی این که چقدر بتوانم این مسأله را تبیین کنم چندان  
مشخص نیست و این خود، نشان می دهد که آینده هنوز برای  
ما روشن نیست. گرچه می دانیم،  
امری اتفاق می افتد؛ ولی دقیقاً نمی  
دانیم که چیست .

### هم اکنون ما در پایان آنچه که معروف به جهانی سازی و جهانی شدن بوده ،

هستیم . چرا که این مسأله با انفجارات  
اندیشه صادقی چنان که می  
دانیم، مقوله دیگر مدرنیسم،  
دو برج در نیویورک و پنتاگون تمام شد . "توسعه" است. حال، آیا با از بین  
رفتن مدرنیسم، مقوله توسعه هم  
جهانی شدن نیز با ویران شدن آن دو برج از بین رفته، دیگر  
نه "پست مدرنیسم" وجود دارد و نه جهانی شدن؛ پس، چه  
مقوله ای می تواند جایگزین آن شود؟

ناگفته نماند که مسأله جهانی شدن  
مرا به یاد اصطلاح "توسعه" در  
دهه های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ می اندازد.  
بدون تردید، معنای توسعه در طول  
این مدت خیلی فرق کرد. لازم به  
یادآوری است، تعریفی که "سازمان  
ملل"، "یونسکو" و "بانک جهانی" از  
توسعه در دهه ۱۹۵۰ به عمل آورده اند، با تعریفی که در دهه  
۱۹۹۰ ارائه کرده اند، تفاوت بسیار دارد. به همین لحاظ،  
معتقدم که تعریف جهانی شدن و جهانی سازی هم فرق  
خواهد کرد.

اندریشه صادقی

۱۵

پروفسور مولانا: در حقیقت، ما این مفاهیم را به  
آزمایش می گذاریم؛ اگر به اصطلاح  
"Plausible" (قابل قبول) باشد، انتخاب کرده و از آنها  
بهره می گیریم؛ در غیر این صورت آنها را کنار می  
گذاریم. این روزها در غرب کسی زیاد از توسعه  
صحبت نمی کند و کلمه رقابت را بیشتر از آن به کار می برند.  
همانطوری که می دانید، قبل از قرن بیستم اصلاً از توسعه  
صحبت نمی شد و حالا هم در زبان فارسی، آن معنای خاص  
را نمی دهد. به یاد دارم، زمانی که دانش آموز بودم، اگر کسی  
به من واژه "development" را می گفت، خیال می کردم که  
مقصود، develop کردن فیلمی است؛ یعنی فیلمی را که  
عکس روی آن افتاده، می خواهید روشن کنید، نه این که یک  
چیز جدیدی بگذارید. گاهی "development" عین فیلم

اصولاً در کشورهای غرب چیزی به نام "تئوری جهانی شدن  
و جهانی سازی" وجود ندارد؛ بلکه صرفاً نقل و روایتی در  
این زمینه وجود دارد. بنابراین، وقتی از "جهانی سازی"  
صحبت می کنیم، باید از تئوریهای دیگری استفاده کنیم. به  
اعتقاد بنده - بدون این که توانایی تبیین آن را داشته باشم - هم  
اکنون ما در پایان آنچه که معروف به جهانی سازی و جهانی  
شدن بوده، هستیم. چرا که این مسأله با انفجارات دو برج در  
"نیویورک" و "پنتاگون" تمام شد؛ همانطوری که "فراسوی  
مدرنی" یا "پست مدرنیسم" با جنگ "خلیج فارس" تمام شد.  
به هر حال، هیچ کدام از اینها دارای زیر ساختی که مبنای  
مدلولات تئوریک به صورت رشته ای منظم و مرتب تئوری  
داشته باشد، نبودند. همانطور که "پست مدرنیسم" خود، نوعی  
نقد از "مدرنیسم" بود، جهانی شدن و جهانی سازی هم روایتی



آن را "develop" می‌کردیم که روشن شود. شاید برای من "metafare" جالبی باشد.

اندیشه صادق: با طرح بحث "جهانی شدن" در مطالعات و تحقیقات ایران، دو نوع برخورد در حال شکل گرفتن است و این، نگرشی است که طبعاً باید به این جریان پیوند بخورد و به تبع این پیوستن، نوعی بسومی سازی تئوریه‌ها، قوانین و روش‌های موجود برای جهانی شدن صورت پذیرد که این، "نگاه تسلیم" است. نوع دیگر، "نگاه مقاومت" است که طبعاً، تحقیقاتی را هم به دنبال داشته و در پی مقاومت است و گاهی نیز با نگاه آسیب‌شناسانه با قضیه برخورد می‌کنند و درصدد تحلیل نقاط منفی آن هستند. یک نوع نگاه دیگر، آن است که تحلیل کنیم، آنچه را که خود داریم، چیست تا هم بتوان آن را به دنیا عرضه کرد و هم به وسیله آن با وضع موجود مقابله کرد. طبیعی است که این دو نوع مطالعه باید به کمک هم بیاید؛ اما در شرایط فعلی، چنین به نظر می‌رسد که بیشتر برخورد آسیب‌شناسانه در جامعه ما رواج پیدا کرده است. حال، از نظر جناب عالی، اولویت به چه نوع برخوردی است؟ آیا نگاه آسیب‌شناسانه می‌تواند در تحقیقات کمک کند یا بیشتر باید به داشته‌ها و ذخیره‌ها پردازیم؟

پروفسور مولانا: سؤال مهمی است. فکر می‌کنم که نه به صورت خیلی افراطی و نه تفریطی مسأله دیگری هم در حال به وجود آمدن است. در تاریخ اجتماعی دنیا هم چنین بوده، که به برخی موضوعها "hyperate" (افراطی) می‌گفته‌اند. به هر حال، مسایل و هسته‌هایی در حال متبلور شدن است؛ همانطور که فرمودید، ما می‌توانیم به برخورد فرهنگ‌ها به صورت "رویارویی" و یا به صورت "مقاومت" نگاه کنیم. به عقیده من، چه از آن به "مقاومت" و چه "رویارویی" تعبیر کنیم، کاری است که خارج از دست من و شما دارد انجام می‌گیرد. البته، نمونه‌های آن را

در تاریخ

داشته

ایم،

بنابراین

بین "تهاجم فرهنگی" و "مقاومت فرهنگی" یک امر ترکیبی فرهنگی و طبیعی ثالثی هم می‌تواند به وجود بیاید؛ که به عقیده من، طبیعی‌تر از اهدافی است که به آن فکر می‌کنیم و این با خیلی از تئوریه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ و فلسفه هم

سازگاری دارد. به طور مثال، کسی با یک هدفی اقدام به کاری می‌کند که خواه به هدف خود برسد یا نرسد، ممکن است اتفاق دیگری بیفتد که هیچ وقت فکر آن را نمی‌کرد؛ بنابراین، علاوه بر عقایدی که تا به حال داشته‌ایم، به "امپریالیسم" یا "استکبار فرهنگی" می‌توان ایده جدید دیگری داد، بسته به این که چگونه فکر می‌کنید.

اندیشه صادق: در حوزه ارتباطات تمدن، سیاست، پیشرفت و ترقی تکنولوژی، تأثیر پذیرفتن جوامع از فرهنگ و تماس‌های فرهنگی و برخورد‌های فرهنگی گذشته بشر، به صورت ماهیتی جداگانه، چه تغییری صورت گرفته است؟

پروفسور مولانا: به نظر می‌رسد، نوعی تغییر ماهوی صورت گرفته و از تغییر آن، چیز تازه‌تری به وجود می‌آید و آن، شبیه پیوند است؛ به عبارت دیگر، شبیه دو هسته است که با توسعه آن هسته بسومی پدید می‌آید؛ چون اگر تکاملی فکر کنیم، باید نتیجه همان بشود. به طور مثال، وقتی فرهنگ، یک جریان "learning" (آموزشی) است، بیشتر هم آموزشی یاد داده‌اند و هم ادراکی یاد گرفته‌اند. چیزی نیست که بتوان آن را از این جا برداشت و در جای دیگر قرار داد. لذا، همیشه در حال تغییر و تحول است، به این صورت که یا کسی این را تغییر می‌دهد و یا قوانینی وجود دارد که موجب تغییر آن می‌شود؛ بنابراین اگر جهانی شدن و جهانی سازی را - همانطور که قسمتی از آن را تعریف کردم - به گونه‌ای فرض کنیم که کاملاً به وسیله بشر با اهداف بخصوص و مشخصی در حال درست شدن است و امری طبیعی نیست، و گاهی هم برای ما نامطلوب است، این سؤال پیش می‌آید که چرا موقعی که ما خود نقشه می‌کشیم، باز هم یک چیزهایی تازه به وجود می‌آید؟ به طور مثال، در قضیه مسافرت بنده به آمریکا، آیا مرا به زور به آمریکا بردند، علی‌رغم این که دولت و سیستم آمریکا می‌خواست، "حمید مولانا" یا هر کس دیگری را که ممکن است جزء نخبگان آینده باشد، به این شکل تربیت کند؟ چقدر روی او کنترل داشتند؟ بدون شک، آنها این کارها را کردند؛ ولی، محصول، چیزی نبود که خواسته آنها باشد یا خواسته من؛ بنابراین، این گونه برداشت می‌شود که عوامل دیگری در این میان نقش داشته است که این امور برای همه پیش نمی‌آید؛ ولی به هر حال، یک دریچه‌ای برای ما باز می‌کند که پی ببریم، برخورد فرهنگ‌ها غیر از حالت تهاجمی، می‌تواند یک امر طبیعی نیز باشد. پس، در واقع، سؤال این است که آیا چنین



دکتر حمید مولانا

۱۶



چیزهایی اتفاق می افتد یا خیر؟ در پاسخ باید بگوییم که عده ای فقط به قسم تهاجمی اش بسنده می کنند و یک عده نیز به شکل دیگر آن توجه می کنند.

دوقلو و نظریه پست مدرنیسم با جنگ خلیج فارس تمام شده است. آیا فکر نمی کنید، نظریه دیگری که در اثر حادثه مزبور (فرو ریختن برجهای) از بین رفته، "گفتگوی تمدنها" بوده است؟

### جهانی شدن با فرو

پروفسور مولانا: خیر؛ آن، هنوز آغاز نشده بود که بخواید تمام بشود. تنها حدود یک سال است که سازمان ملل این دیدگاه را پذیرفته است. البته، فقط از حیث شعار مطرح بوده و هیچ گاه جنبه عملی به خود نگرفته است. از سوی دیگر، صحبت‌های آقای "بوش" یک نوع دعوا بوده و "گفتگو" (dialouge) نیست. حتی "diplomacy" و یا "public diplomacy" هم نیست. در این زمینه، "آقای رفسنجانی" بدرستی بیان

داشتند که "اظهارات ایشان، بوی جنگ می دهد، و این نوعی حرف زور است". اگر خاطرتان باشد، سال ۶۶-۱۹۶۵ "خروشچف" را به آمریکا آوردند و به یک ایالتی به نام "هایو" بردند و در آن زمان آقای "نیکسون" معاون بود و به ایشان می گفت که ما "capitalist" (طرفدار سرمایه داری) هستیم و همه چیز را در اختیار داریم. خروشچف می گفت، ما از شما جلو می افیم، من وقتی این را شنیدم، گفتم که باید فاتحه کمونیسم را خواندا و وقتی "خروشچف" بگوید که ما از شما جلو می افیم، یعنی این که تمام کارهای کاپیتالیسم را انجام می دهیم. روز بعد او به سازمان ملل رفت و عکس آن قضیه رخ داد. منظورم این است که حرفهای "بوش" مرا به یاد حرفهای خروشچف انداخت. بنابراین آقای "بوش" مثل "خروشچف" است که آن موقع، در سازمان ملل این گونه بر مواضع خود اصرار داشتند و این در واقع، جواب روشنی است به نظریه گفتگوی تمدنها که مقبول و مطلوب ما نیست. از "رامسفلد" پرسیدند که این گروه "القاعده ای" را که به "گوآتنامو" بردید، چگونه آدمهایی هستند؟ گفت: "They are very special human benigns"

یعنی، اینها جانورهای عجیب و بخصوصی هستند! هرگز با اینها نمی شود "diplomacy" و گفت و شنود کرد؛ برای این که ذهنیتش این است که اینها آدمهای گناهکار و تروریستی هستند. ولی، هرگز در مورد "هیتلر" نگفت که آدم بخصوصی است؛ ممکن است یک خورده دیوانه شده باشد. اما در مورد گروه "طالبان" و "القاعده" حتی نمی گویند که اینها

متعصب هستند. حداقل کلمه "متعصب" راهم به کار نمی برند؛ چون همه مسلمانها گاهی متعصب می شوند؛ بلکه می گویند که گروه "طالبان" و "القاعده" جانورهای عجیب و خاصی هستند. این نکته را به حقیقت می گویم و شاید شما آن را نشنیده باشید. لازم بود که صدا و سیما این را بزرگ می کرد و نشان می داد در حالی که چند بار ایشان این جمله را تکرار کردند. کوتاه سخن اینکه ممکن است حادثه یازده سپتامبر نقطه پایانی بر ادعاهای جامعه مدنی باشد و اگر هم نقطه پایان جامعه مدنی نباشد، هر آینه امکان افول و رکود آن وجود دارد.

اندیشه صادق: برای مطالعه و تحقیق چنین مباحثی، آیا "فرهنگ غالب" را باید مطالعه کرد یا "صادرکننده" و یا "پذیرنده فرهنگ" را؟

پروفسور مولانا: سؤال خوبی را مطرح کردید. کاش متدش را می دانستم و زود پاسخ می دادم؛ ولی، به نظر می رسد که ابتدا ما باید مطالعه و تحقیق کنیم و ببینیم که ارزشها چگونه با هم ترکیب می شوند و ارزشهای جدیدتری را تولید می کنند؛ به طوری که با تولید این ارزشهای جدیدتر، به فرهنگ و یا شخص خاصی هم توهین نشده و بتوانیم عقاید و محتویات رسانه ها، رفتارها و کارهای ادراکی خود را درک کرده و از آن مطلع باشیم؛ ولی چون لازمه اش بعضی متدهایی است که ما یا هنوز آن را در علوم جامعه شناسی و ارتباطی نداریم و یا داریم و توجه نمی کنیم. برخی از آن با عنوان "ارتباطات فعال و اساسی" (communication active constitution) یاد می کنند. بنده نیز همین اصطلاح را به کار می برم؛ یعنی همان ترکیبی را که شما ارائه می کنید. به تعبیر رساتر، در همین پروسه "communication active" نوعی ارتباط یا کشش ارتباطی فعال در حال رخ دادن است.

اندیشه صادق: آیا "فرهنگ جهانی" همان چیزی است که "هگل" تحت عنوان "تز" و "آنتیتز" و "ستز" می گوید؟

پروفسور مولانا: در این باره می توان گفت، اگر کسی بخواید، چنین مقایسه ای بکند و بگوید که این یک "synthesis" و یا نوعی فرهنگ (culture) است که این کارها را انجام می دهد؛ باز جای این سؤال باقی است که آیا "synthesis"، چیزی به دنبال دارد که برای فرهنگها خوشایند باشد یا خیر؟ بنده فکر می کنم این جریان همیشه در دنیا وجود داشته؛ مگر این که تصور کنیم، خود را جدا (isolate) کرده ایم؛ اما همواره این بحث مطرح بوده که چقدر این امر

اختیاری و چقدر اجباری بوده و چه قوانینی بر این مسأله حکومت داشته است  
اندیشه صادق:  
شما فرمودید که نظریه جهانی شدن با فرو ریختن برجهای

